

بررسی تطبیقی نظریه نرخ بهره صفر با نظریه تحریم ربا در اسلام

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۲۰ تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۲/۱۰

۶۱

رسول بخشی دستجردی*

چکیده

تحقیق‌های انجام‌شده به وسیله اقتصاددانان سرمایه‌داری نشان می‌دهد که برای قرار گرفتن اقتصاد بازار، در وضعیت بهینه، ضروری است نرخ بهره، صفر باشد. از طرف دیگر، در نظام اقتصادی اسلام، رباخواری حرام، و ظهور آن در روابط اقتصادی ممنوع است. آیا بین نظریه‌های اخیر اقتصادی و نظریه تحریم ربا در اقتصاد اسلامی نسبتی وجود دارد؟

مقاله پیش‌رو با روش توصیفی و تحلیل محتوا به دنبال این فرضیه است که نظریه‌های نرخ بهره صفر در نظام اقتصاد سرمایه‌داری با نظریه تحریم ربا در نظام اقتصادی اسلام متفاوت هستند و مفهوم مورد تأکید در نظریه تحریم ربا، از این نظریه‌ها انتزاع نمی‌شود.

در مقاله پیش‌رو برای بررسی فرضیه کوشیده شده ابتدا با رویکرد تاریخی سیر زمانی تحول نظریه‌های بهره در نظام سرمایه‌داری تا رسیدن به نظریه‌های نرخ بهره صفر به‌طور اجمالی بررسی می‌شود؛ سپس با تکیه بر استنباط از سیر تحول پیش‌گفته، نسبت این نظریه‌ها و نظر اسلام درباره ربا مورد سنجش قرار گیرد. نتیجه‌های حاصل از بررسی فرضیه پیش‌گفته از آن حاکی است که نظریه‌های نرخ بهره صفر با نظریه حرمت ربا در اقتصاد اسلامی متفاوت هستند و مفهوم حذف ربا از قرض، از این نظریه‌ها انتزاع نمی‌شود.

واژگان کلیدی: اقتصاد اسلامی، نرخ بهره صفر، ربا.

طبقه‌بندی JEL: P4, P2, E43

مقدمه

مطالعه‌های اخیر به‌وسیله اقتصاددانان مشهور سرمایه‌داری درباره وضعیت تعادل در اقتصاد بازار به این نتیجه رسیده است که برای قرارگرفتن اقتصاد در وضعیت بهینه، ضروری است نرخ بهره، صفر باشد. از طرف دیگر یکی از ویژگی‌های نظام اقتصادی اسلام، تحریم ربا است. یکی از مهم‌ترین موارد اختلاف بین نظام اقتصادی اسلام و سرمایه‌داری، مسئله تحریم ربا است. در قرآن و سنت، تحریم ربا مورد توجه قرار گرفته است. آیه‌های متعددی از قرآن به‌طور صریح ربا را تحریم کرده‌اند (بقره: ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹ / آل عمران: ۱۳۰ و ۱۳۱ / نساء: ۱۶۰ - ۱۶۱). افزون بر این، روایت‌هایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام درباره ربا و ضررهای آن وجود دارد (منظور و یادی‌پور، ۱۳۸۸، ص ۹۳-۹۵).

ظهور نظریه‌های نرخ بهره صفر در اقتصاد سرمایه‌داری ممکن است کم‌وبیش این تلقی را پدید آورد که نظریه اسلام به‌وسیله اقتصاددانان سرمایه‌داری نیز تأیید می‌شود؛ اما این موضوع، مسئله ساده‌ای نیست و لازم است به دقت مورد بررسی قرار گیرد.

برای این منظور لازم است ابتدا نظریه‌های نرخ بهره در نظام سرمایه‌داری را شناخت و موارد اختلاف و مشابهت آنها را نسبت به یکدیگر بررسی کرد؛ پس از آن به مقایسه نسبت بین آنها و نظریه اقتصاد اسلامی پرداخت. بر این اساس در مطالعه پیش‌رو، باورهای برخی از بنیان‌گذاران نظریه بهره در اقتصاد سرمایه‌داری مانند: بوم باورک، کینز، موریس آله، فریدمن و دیگران، بررسی خواهد شد.

فرضیه اصلی در تحقیق پیش‌رو آن است که نظریه‌های نرخ بهره صفر در نظام اقتصادی سرمایه‌داری با نظریه تحریم ربا در نظام اقتصادی اسلام متفاوت هستند و مفهوم موردنظر در نظریه تحریم ربا از این نظریه‌ها انتزاع نمی‌شود.

روش تحقیق در این مطالعه، تحلیلی-توصیفی است و از راه مراجعه مستقیم به نظریه‌های اقتصاددانان سرمایه‌داری و مقایسه بین آنها به استنباط خواهیم پرداخت.

نسبت‌سنجی صحیح بین نظریه‌های بهره و نظریه تحریم ربا نیازمند داشتن فهم صحیح از نظریه‌های نرخ بهره صفر در نظام سرمایه‌داری است؛ اما لازمه فهم درست از آنها، داشتن درک روشنی از بستری است که نظریه‌های پیش‌گفته در آن پرورش یافته‌اند. در این‌باره

باید به صورت تاریخی چگونگی تحول نظریه‌های بهره در نظام سرمایه‌داری را تا رسیدن به نرخ بهره صفر به طور اجمال مرور کنیم.

برای بررسی فرضیه پیش‌گفته، ساختار مقاله در هفت بخش طراحی شده است. در بخش نخست، درباره تغییر و تحول برداشت اقتصاد سرمایه‌داری از ربا به بهره، بررسی تاریخی انجام خواهد شد. در بخش دوم، نظریه اقتصاددانان مشهور سرمایه‌داری در دفاع از بهره ارائه خواهد شد. در بخش سوم نیز نظریه‌های اقتصاددانان سرمایه‌داری در انتقاد از بهره که به پیشنهاد نرخ بهره صفر ختم شده است، مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت. در تمام این بخش‌ها ترتیب تاریخی ارائه نظریه‌ها مدنظر قرار گرفته است. در بخش چهارم، نظریه‌های نرخ بهره صفر معرفی و بررسی خواهند شد. در بین اقتصاددان سرمایه‌داری (حتی معتقدان به نظریه بهره صفر) باور مسلطی وجود دارد که بیان می‌کند که بهره پولی ریشه‌ها و تعیین‌کننده‌های واقعی دارد. چنانکه این عقیده را در کنار نظریه بهره صفر قرار دهیم، تناقضی پدید خواهد آمد. این مسئله در بخش پنجم مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در بخش ششم مقاله به ارزیابی مقایسه‌ای نظریه‌های پیش‌گفته با نظریه تحریم ربا در نظام اقتصادی اسلام خواهیم پرداخت. بخش هفتم مقاله نیز به جمع‌بندی یافته‌های تحقیق و نتیجه‌گیری اختصاص یافته است.

نسبت ربای عهد قدیم با بهره دوران جدید

در ادبیات، ربا ترجمه عربی مناسبی برای عبارت لاتین یوژری (Usury) است. تغییر اساسی و محوری که در گویش انگلیسی در استعمال بهره به جای ربا پدید آمده است، به نظر می‌رسد برای مشروع و قانونی جلوه‌دادن مطالبه بهره پول قرض داده شده است؛ چرا که در متن عهد عتیق ربا به کلی ممنوع و حرام تلقی شده است.*

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که در امپراطوری روم پیش از آیین یهود فعالیت‌های مربوط به وام وجود داشته؛ اما به طور پراکنده و بیش‌تر انفرادی دنبال می‌شده است (Zgur, 2007, p61) و بعد از آیین یهود وضع تغییر کرد. پیروان یهود، درباره ربا تا حدی محدود شده بودند. مطابق

* در نوشتار پیش‌رو، بهره و ربا یکسان انگاشته شده‌اند. بهره تلقی مدرنی از ربا است که زائیده تحول‌های اقتصادی اروپای پس از قرون وسطا است.

آموزه‌های یهود، شما می‌توانید فقط از غیریهود ربا دریافت کنید. موارد متنوعی را در این باره می‌توان از کتاب‌های مقدس یهود مورد اشاره قرار داد؛ برای نمونه می‌توان به دو مورد اشاره کرد: «از برادرت ربای پول، ربای غذا و ربای هر چیزی که به وام می‌دهی نگیر» (تورات، کتاب تثیبه، ۲۳، ص ۲۰) و «از بیگانه ربا بگیر؛ اما از برادرت ربا نگیر...» (همان، ۲۱)؛ اما در آموزه‌های مسیحیت ربا به‌طور کامل ممنوع شد. با این حال مدتی طول کشید تا ممنوعیت ربا فراگیر شود. کشیش‌های کلیسا گام به گام قوانین سخت‌تری را برای تحریم ربا وضع می‌کردند. در سومین انجمن کلیسای جامع، مورخ ۱۱۷۹ میلادی، مقرر شد رباخواران اجازه حضور در مراسم عشاء ربانی را نداشته باشند و مطابق آیین مسیحیت خاک سپاری نشوند. *پاپ کلمنت پنجم* در سال ۱۳۱۱ میلادی مقرر کرد که ربا هم‌تراز ارتداد است (Moehlman, 1934, p7). *پاپ سیکستاس پنجم* تأکید کرد که رباخواری ابراز تنفر از خداوند متعال و انسانیت است (همان، ص ۷).

البته سخت‌گیری‌های کلیسا دامنه گسترده‌تری داشت و مشمول تغییر رفتار با یهودیان نیز می‌شد؛ زیرا قوم یهود از غیریهودیان (یعنی مسیحیان) در معامله‌های خود ربا دریافت می‌کردند و این برای دنیای مسیحیت گران بود؛ بنابراین کلیسای جامع *واتیکان* مقرراتی نیز درباره تحریم معامله با یهودیان وضع می‌کرد و در بسیاری از مناطق، یهودیان را اخراج می‌کردند و از اموال آنها فقط به اندازه‌ای که بتوانند بر دوش حمل کنند به آنها می‌دادند و بقیه را به نفع کلیسا مصادره می‌کردند. این اعمال تنش بین یهود و مسیحیت را تشدید می‌کرد (Johnson, 1965, p174). این اوضاع و ممنوعیت رباخواری تا اواخر قرون وسطا ادامه داشت.

پس از قرون وسطا اروپا وارد عصر رنسانس می‌شود. در رنسانس وضعیت به کلی تغییر می‌کند. باورها و احکام کلیسا مورد ستیز قرار می‌گیرد. در این دوران، نویسندگان شروع می‌کنند به تمجید بسیاری از مواردی که کلیسا تقبیح می‌کرد؛ به‌طور مثال، اگر کلیسا رهبانیت را توصیه می‌کرد، در رنسانس به‌طور کامل برخلاف آن تبلیغ می‌شد و در عصر روشنگری، رهبانیت و دنیاگریزی را نوعی دورشدن از خداوند متعال می‌دانستند. در رنسانس تبلیغ می‌کردند که خداوند متعال بنده‌ای را بیش‌تر دوست دارد که بهتر وی را عبادت کند و کسی می‌تواند بهتر عبادت کند که وی را بهتر شناخته باشد و بهترین راه

شناخت خداوند متعال، شناخت از راه آیها، نشانه‌ها، نعمت‌ها و آفریده‌های وی است؛ بنابراین دنیاگریزی و رهبانیت جایگاهی در ذهن انسان صالح ندارد. باید دنیا را جست‌وجو کرد و نعمت‌ها و آفریده‌های خداوند متعال را دید تا بیش‌تر متوجه عظمت خالق هستی شد. خروج از مرزهای اروپا، کشف مناطق بکر و دست‌نخورده و سرانجام استعمار، از نتیجه‌های این اندیشه جدید بود. استعمار مولودِ رنسانس و به‌عنوان شروعی برای انقلاب صنعتی رقم خورد. در دوران استعمار حجم عظیمی از کالاهای مولد ارزش در انواع گوناگون وارد اروپا شد. در کنار این کالاها و مواد اولیه، فلزات گران‌بهایی مانند طلا و نقره هم به اروپا وارد شد. به باور مورخان فقط در ۱۵۰ سال نخست رنسانس در کنار حجم بالای انتقال کالاها و مواد اولیه به اروپا حدود ۱۸۰ هزار کیلو طلا و ۱۷ میلیون کیلو نقره به اروپا وارد شد (بدن، ۱۳۵۰)!

انتقال این حجم از فلزات با ارزش، اهمیت بسیار بالایی داشت. در آن زمان پول در گردش، طلا و نقره بود و این اهمیت مسئله را افزون می‌کرد. حجم بسیار بالایی از کالاها، در قالب تجارت، هدیه‌ها و ... در بندرهای اروپایی مرتب در حال تخلیه بود و می‌توانست پشتوانه طلا و نقره‌های وارداتی باشد و بدون اینکه تورمی را دامن بزند، سبب بالاتر رفتن حجم واقعی مبادله‌ها شود (طاهری، ۱۳۸۴).

پرسی که درباره آن مقطع زمانی مطرح است اینکه «چگونه می‌توان این طلاها و نقره‌های وارداتی را در نظام گردش وارد کرد؟» این پرسش پیش از این پاسخ داده شده بود. یک روش قدیمی وجود داشت که البته مخفیانه دنبال می‌شد. عمل رباخواران که در گذشته تقبیح می‌شد، می‌توانست این کار را سازمان دهد؛ ضرب سکه به‌وسیله حاکمیت و انتشار آن به‌وسیله صرافان با توسل بر نرخ ربا روشی بود که می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد؛ اما اروپا به تازگی از قرون وسطا خارج شده بود و هنوز ذهنیت ناشی از احکام کلیسا در مردم وجود داشت. هرچند کلیسا کم‌رنگ شده بود؛ اما انجیل که در آن ربا حرام تلقی شده بود، مورد احترام بود. از طرفی آنها باید به ربا متوسل می‌شدند تا بتوانند با به گردش درآوردن طلا و نقره‌های مستعمراتی از سود ربا به نفع خود استفاده کرده و نظام اقتصادی را نیز در ابتدای جهشی بزرگ قرار دهند؛ بنابراین لازم بود تغییری صورت گیرد. برای همین منظور ناگزیر عده‌ای می‌کوشیدند با گفتار، نوشتار و استدلال، قبح عمل

رباخواری را از بین ببرند. آنان در پی اثبات این موضوع بودند که وجود سود، برای آن نوع پول و سرمایه‌ای که در تجارت و تولید و ارائه خدمت به مردم هزینه شود، از دید عقل معتبر است و نباید آن را مردود شمرد. در کنار این کوشش‌ها و روشنگری‌ها، در اقدام بعدی آهسته آهسته مردم از کلمه ربا یا یوژری استفاده نکردند و به جای آن کلمه‌ای زیبا و دارای مقبولیت عامه، عهده‌دار نقش ربا شد و واژه اینترست (Interest) که در اصل به معنای جذابیت، مفیدیت و علاقه است، به جای بهره و معنای آن به کار گرفته شد!*

بهره پدیده جدید شده و صبغه‌ای علمی به خود گرفته بود. بر این اساس، حوزه تعریفی ربا و بهره متفاوت شد. نرخ بهره محدود به وضعیت طبیعی بازار تعیین می‌شد و اغلب قانون‌های دولتی ناظر بر آن بود؛ اما ربا مشمول نرخ‌های بالاتر از عرف و مقررات دولتی می‌شد. در همین دوره قانون‌های ضد ربا تدوین و تصویب می‌شد. براساس قانون‌های پیش گفته، بهره به نرخ‌های قانونی که به وسیله دولت تعیین می‌شد، و ربا به نرخ‌های بالاتر که ممنوع بوده و مجازات داشت، اطلاق می‌شد.

برای تفکیک بین بهره و ربا استدلال‌های گوناگونی مطرح می‌شد که تا امروز حوزه استدلالی آنها در حال تکامل بوده است؛ به طور مثال نظریه‌هایی که بوم باورک برای دفاع از بهره برمی‌شمرد، دلایل تاریخی دارد که در دوران پیش گفته ریشه دارند. یکی از این استدلال‌ها (توجیه‌ها) این است که بهره آن نرخی است که متناسب با بازدهی متوسط بازار باشد و ربا نرخ‌های مازاد بر متوسط بازدهی بازار را شامل می‌شود.**

چنانکه بر دیرکرد وام، بهره به طور مضاعف وضع شود، ربا تلقی می‌شود. ویلیام بلکستون در انتقاد خود از اوضاع انگلستان، اشاره می‌کند:

وقتی براساس قراردادی، وام داده شده‌ای به اضافه فرع آن به علت جبران فرصت استفاده از آن، دریافت می‌شود، مقدار فرع پیش گفته از نظر آنهایی که آن را قانونی و موجه می‌دانند؛ اما بهره از نظر آنهایی که آن را موجه نمی‌دانند، ربا نامیده می‌شود (Blackstone's Commentaries on the Law of England, p1336).

*. اگر فرهنگ لغتی مربوط به دوره رنسانس پیدا شود قریب به یقین، در برابر کلمه لاتین اینترست، معنای بهره پول را مشاهده نخواهیم کرد.
**. درباره قابلیت این استدلال در دفاع از بهره، در قسمت‌های بعدی توضیح‌های بیش‌تری ارائه خواهد شد.

دفاع اقتصاددانان سرمایه‌داری از بهره

کوشش نویسندگان غرب برای جداسازی بهره از ربا به دسته وسیعی از استدلال‌ها و دلایل برای توضیح مشروعیت و معتبردانستن بهره نیز انجامید. سرآمد این نویسندگان، بوم باورک است. وی باور دارد بهره، دلایل و ریشه‌هایی دارد که نمی‌توان آنها را انکار کرد زیرا ریشه‌های پیش‌گفته در نهاد طبیعت و ذات انسانی وجود دارند؛ بنابراین وجود بهره در معامله‌های اقتصادی ضرورت می‌یابد. به تبعیت از بوم باورک کسان دیگری نیز در این حوزه مطالعه کرده‌اند و دلایل بوم باورک را تأیید کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به کاسل، ویکسل، فیشر، فون مایزر، ساموئلسن و فریدمن اشاره کرد.

از نظر بوم باورک بهره، تعیین‌کننده‌های واقعی (ذهنی و عینی) دارد. ترجیح زمانی افراد و اینکه آنها آینده را در برابر حال، در مقیاس تقلیل‌یافته می‌نگرند می‌تواند مولد بهره باشد. فردی که ترجیح زمانی دارد، مصرف حال را بر مصرف آینده ترجیح می‌دهد؛ بنابراین چنانکه بخواهد از مصرف حال برای تجهیز مصرف آینده بگذرد، برای این کار پاداش می‌خواهد. در نتیجه بهره از نظر بوم باورک پاداش گذشت از مصرف حال است و دلایل گوناگونی وجود دارد که افراد، حال را به آینده ترجیح می‌دهند:

۱. فردی که هم‌اکنون احتیاج شدید به کالایی دارد، مقدار خاصی از آن کالا را به همان مقدار در زمانی دیگر در آینده ترجیح خواهد داد (دلالتی و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۲-۱۴۱)؛
۲. افراد به‌طور معمول تصور ناقصی از آینده دارند و در حقیقت نزدیک‌بین هستند. نزدیک‌بینی باعث کوچک‌بینی آینده می‌شود؛ بنابراین افراد، حال را بر آینده کوچک ترجیح می‌دهند (Bohm Bawerk, 1881, p253-59).

چنانکه افراد انتظار داشته باشند که در آینده، وضعیت مالی بهتری خواهند داشت، در این صورت ترجیح می‌دهند با پرداخت بهره، بخشی از مصرف آینده خود را به حال منتقل کنند تا سطوح مصرف حال و آینده‌شان متعادل شود.

ایروینگ فیشر دیگر اقتصاددان سرمایه‌داری در این‌باره باور دارد که افراد ذاتاً بی‌صبر هستند و از این‌رو، بهره پاداش صبر آنها است. از نظر وی شدت بی‌صبری افراد تعیین‌کننده درجه بهره است (Fisher, 1930).

فون مایرز بنیانگذار مکتب اطریشی باور دارد که ترجیح زمانی جزو ذاتی رفتار انسانی است و سلیقه انسان بر مبنای آن تعریف می‌شود؛ بنابراین ما نباید و نمی‌توانیم بر سر سلیقه‌های خود جدال کنیم. اگر ترجیح زمانی نباشد، عمل مصرف را نمی‌توان توضیح داد (Mises, 1949, p484).

ساموئلسن باور دارد که روش‌های تولیدی بلندمدت‌تر نسبت به روش‌های تولیدی کوتاه‌مدت‌تر مولدتر هستند؛ اما متضمن انتظار بیش‌تر نیز هستند. از این‌رو باید بهره پرداخت شود تا افراد منتظر بمانند (Samuelson, 1972).

از نظر اقتصاددانان سرمایه‌داری، بهره افزون بر دو ریشه ذهنی، دو ریشه عینی نیز دارد که عبارت است از مولدیت موجود در دارایی‌های سرمایه‌ای و رشد جمعیت. کالاهای سرمایه‌ای در طول زمان باروری مثبت دارند که باعث رشد واقعی می‌شوند. به عبارت دیگر وام‌های سرمایه‌ای چون مولد هستند، تولید بهره می‌کنند. کالاهای سرمایه‌ای مربوط به زمان حال، مولدتر از کالاهای سرمایه‌ای مربوط به زمان آینده هستند. از این نظر، حال بر آینده ترجیح داده می‌شود. روش‌های تولیدی بلندمدت نسبت به روش‌های تولیدی کوتاه‌مدت، مولدتر هستند.

مولدیت پیش‌گفته باعث رشد تولید می‌شود. رشد تولید نیز روی وام داده‌شده، بهره پدید می‌آورد. به‌طور ساده می‌توان این‌گونه بیان کرد که اگر تولید با نرخ مثبتی رشد کند، نرخ بهره تعادلی به همان مقدار برقرار خواهد شد. این قاعده به روش‌های گوناگونی به‌وسیله اقتصاددانان سرمایه‌داری از جمله، ساموئلسن (۱۹۵۸)، سولو (۱۹۵۶)، فلیپس (۱۹۶۱)، کاس (۱۹۶۵)، کوپمانز و دیاموند (۱۹۶۵) تأیید شده است.

نظریه پیش‌گفته بیان دیگری از نظریه کلاسیکی نرخ بهره است. از نظر ویکسل (۱۸۹۸) و دیگران، نرخ بهره طبیعی از راه عرضه و تقاضای وجوه وام‌دانی، در بازار وام تعیین می‌شود. براساس نظریه‌های کلاسیکی چنانکه بازدهی سرمایه‌گذاری بالا باشد، امکان دریافت نرخ بهره بالاتری فراهم می‌شود. بازدهی تولید و سرمایه‌گذاری تعیین‌کننده نرخ بهره واقعی خواهد بود. با تغییر بازدهی سرمایه‌گذاری، نرخ بهره نیز تغییر خواهد کرد.

براساس نظریه ساموئلسن (۱۹۵۸)، رشد جمعیت نیز می‌تواند روی پول وام داده‌شده بهره پدید آورد؛ اما براساس نظر ساموئلسن، این مسئله مشروط بر این است که رشد

جمعیت به رشد تولید منتهی شود. با این توضیح معلوم می‌شود که این ریشه، با ریشه سوم بهره (مولدیت موجود در طبیعت) یکسان هستند؛ اما /با لرنر (۱۹۵۹) به نظریه ساموئلسن انتقاد وارد کرده و بیان می‌کند که جمعیت نمی‌تواند بهره مثبت تولید کند.

بنابراین تا اینجا مشخص شد که از نظر اقتصاددانان سرمایه‌داری، بهره، ریشه‌ها و تعیین‌کننده‌های واقعی (ترجیح زمانی و بازدهی واقعی تولید) دارد.

انتقاد اقتصاددانان سرمایه‌داری از بهره

در نیمه نخست قرن بیستم، کم‌کم نظریه‌هایی در اقتصاد ارائه می‌شود که نظر خوبی به بهره ندارند. در این طیف مشاهده می‌کنیم که به روش‌های گوناگون، مستقیم یا غیرمستقیم از بهره انتقاد می‌شود. اگر به ترتیب تاریخی این نظرها را مرور کنیم، مشاهده خواهیم کرد که انتقاد از بهره، مرحله به مرحله شدت یافته و به مرور عرصه نظری بر بهره تنگ‌تر شده است تا آنجا که جدیدترین نظریه‌ها، نرخ بهره صفر را پیشنهاد می‌کنند. برای مشاهده راه زمانی تحول نظری پیش‌گفته، دیدگاه‌های پیگو، رمزی، هارود، کینز، اله و فریدمن را بررسی خواهیم کرد:

أ) **نظر پیگو:** پیگو به‌طور غیرمستقیم و از راه انتقاد از تأثیرهای ترجیح زمانی (ریشه واقعی بهره) از بهره انتقاد می‌کند. از نظر وی ترجیح زمانی نوعی شکست برای بازار تلقی می‌شود و آن را از وضعیت تعادلی دور می‌کند. افراد به‌علت ترجیح زمانی نزدیک‌بین هستند و آینده را کوچک می‌بینند. درست مانند کسی که از زمین به خورشید نگاه می‌کند و آن را کوچک می‌بیند؛ اما خورشید کوچک نیست. این کوچک‌بینی از ضعف در قوای دید ناشی است که باید اصلاح شود. نزدیک‌بینی باعث کاهش سطح پس‌انداز می‌شود؛ بنابراین ضروری است که دولت دخالت کرده و مردم را از عواقب ترجیح زمانی بالا آگاه ساخته و آنها را آموزش دهد که بیش‌تر پس‌انداز کنند (Pigue, 1920, p29).

ب) **نظر رمزی:** فرانک رمزی می‌کوشد استدلال پیگو را با استفاده از تبحر ریاضی‌اش مدل‌سازی کند. از نظر وی ترجیح زمانی که باعث تنزیل رفاه آیندگان می‌شود از جنبه اخلاقی غیرقابل دفاع است؛ زیرا باعث برهم زدن تخصیص منابع به زیان آیندگان می‌شود و مقدار پس‌انداز را کاهش می‌دهد. چنانکه نسل‌های حاضر رفاه آیندگان را تنزیل کنند،

سهم آنها را در منابع کاهش داده‌اند. این امر نوعی بی‌عدالتی بین‌نسلی و از جنبه اخلاقی نکوهیده است (Ramsey, 1928, p543).

ج) نظر هارود: هارود مخالف تنزیل آینده است و اظهار می‌کند که ترجیح زمانی بی‌عقلی محض است (Harrod, 1948, p40).

د) نظر کینز: پیگو، رمزی و هارود، بهره را از راه انتقاد از ترجیح زمانی که تعیین‌کننده ذهنی برای بهره است، نقد می‌کنند؛ اما کینز، بهره را از راه اثرهایی که بر جا می‌گذارد، مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی در نظریه عمومی خود، عامل اصلی بیکاری را ویژگی‌هایی می‌داند که در پول و بهره آن مستتر هستند.

از نظر کینز، بهره پولی، عامل پیدایش رکود و ماندگاری آن در نظام اقتصادی است. نرخ بهره پولی نقشی ویژه در تعیین سطح بیکاری ایفا می‌کند. به ازای هر سطح مشخصی از بهره، سطح معینی از اشتغال پدید خواهد آورد. از نظر وی هر کالایی نرخ بهره ویژه خود دارد که آن را «نرخ بهره کالایی» (Commodity rate of interest) یا «نرخ بهره خودی» (Own rate of interest) می‌نامد (Keynes, 1936, p223). در این بین، پول نیز نرخ بهره‌ای ویژه خود را دارد که البته در بین نرخ‌های گوناگون بهره کالایی، موقعیت خاص و منحصر به فردی دارد زیرا افراد، نرخ‌های بهره دیگر کالاها را با نرخ بهره پولی مقایسه می‌کنند. وی برای توضیح مطلب پیش‌گفته، از مثال استفاده می‌کند. چنانکه قیمت نقد ۱۰۰ کیلو گندم ۱۰۰ دلار و قیمت پیش‌فروش آن (تحویل سال بعد) ۱۰۷ دلار باشد و نرخ بهره پولی ۵ درصد باشد، در این صورت ۱۰۰ دلار فعلی، سال آینده ۱۰۵ دلار می‌ارزد که با آن می‌توان ۹۸ کیلو گندم خرید؛ بنابراین نرخ بهره خودی گندم منفی ۲ درصد خواهد بود.

نرخ‌های بهره خودی کالاها و دارایی‌ها را می‌توان برحسب پول نیز سنجید. در مثال کینز، چنانکه ۱۰۰ دلار وام گرفته شود و با آن ۱۰۰ کیلو گندم خریداری شود و گندم پیش‌گفته وام داده شود و پس از یک سال، ۹۸ کیلو بازگردانده شود، می‌توان آن را به قیمت ۱۰۵ دلار فروخت؛ بنابراین نرخ بهره گندم برحسب پول ۵ درصد مثبت خواهد بود. مثال کینز وضعیت تعادلی در اقتصاد بازار را تشریح می‌کند. در وضعیت تعادلی پیش‌گفته، فرقی نمی‌کند که گندم را وام یا پول را وام بدهیم زیرا هر دو روش، نرخ بهره پولی ۵ درصد را خواهند داشت؛ اما در وضعیت انتقالی (غیر تعادلی)، بین نرخ بهره پولی و

نرخ‌های بهره کالایی برحسب پول، تفاوت وجود دارد و اختلاف پیش‌گفته از راه وام‌گرفتن یکی و وام‌دادن دیگری از بین خواهد رفت.

چنانکه نرخ‌های گوناگون بهره کالایی برحسب پول برای برخی از کالاها بالاتر از بقیه باشد، انتقال منابع و نیروی کار از کالاهای دارای نرخ بهره پایین‌تر برحسب پول به سمت کالاهایی که نرخ بهره بالاتری برحسب پول دارند اتفاق خواهد افتاد. در انتقال پیش‌گفته تولید کالاهای دسته نخست، کاهش و تولید کالاهای دسته دوم افزایش می‌یابد. متعاقب کاهش تولید کالاهای دسته نخست، کارایی نهایی آن کالاها (که همان نرخ بهره خودی آن کالاها است) افزایش خواهد یافت و کارایی نهایی یا نرخ بهره خودی برحسب پول برای کالاهای دسته دوم کاهش خواهد یافت. این عزیمت منابع و نیروی کار تا جایی ادامه خواهد یافت که اختلاف پیش‌گفته از بین برود و مجدد تعادل (برابری بین نرخ‌های بهره برحسب پول) برقرار شود.

۷۱ اگر فرض شود به هر دلیلی نرخ بهره پول افزایش یابد. در این صورت تولید یا در اختیارداشتن کالاهای دیگر، اقتصادی نیست؛ بنابراین تمایل به نگهداری آنها در شکل دارایی کاهش می‌یابد که متعاقب آن، منابع و نیروی کاری که پیش از این در تولید آنها مشغول بوده‌اند، آزاد و بیکار خواهند شد. نیروی آزادشده ناچار باید به سمت تولید کالایی که نرخ بهره بالاتری دارد گسیل شود؛ اما کالای پیش‌گفته، پول است که امکان تولید آن از راه استخدام نیروی کار بیش‌تر وجود ندارد. کینز می‌گوید پول مانند میوه نیست که برای افزایش تولید آن لازم باشد از راه استخدام نیروی کار بیش‌تر درخت آن را کاشت و آن را تولید کرد تا در نتیجه آن کارایی نهایی‌اش که همان نرخ بهره است کاهش یابد. در این صورت نیروی بیکار شده، بیکار باقی خواهند ماند و تعادل جدید از راه افزایش کارایی نهایی کالاهای دیگر (غیر از پول) برقرار خواهد شد؛ زیرا با کاهش تولید کالاهای دیگر، نرخ بهره خودی آنها برحسب پول افزایش خواهد یافت؛ بنابراین تعادل این بار در سطحی بالاتر، برقرار خواهد شد؛ اما در این تعادل، اشتغال، ناقص است. از نظر کینز نیروهای بازار آزاد (بدون دخالت دولت) به کاهش نرخ بهره پول قادر نیستند زیرا پول قابل تولید در بازار آزاد نیست. در این وضعیت که مردم رجحان نقدینه بالایی دارند، نمی‌توان کالای دیگری را یافت که آنها آن را جایگزین پول کنند. به عبارت دیگر پول، کالایی است که کشش

تولیدی صفر و کشش جانشینی صفر دارد (Davidson, 2002, p44). وی می‌گوید: «بیکاری به این علت پدید می‌آید که مردم ماه می‌خواهند. هرگاه مردم چیزی را بخواهند که نتوان آن را از راه استخدام بیش‌تر عامل‌های تولید، تولید کرد، بیکاری پدید می‌آید» (Keynes, 1936, p235).

بنابراین دولت باید دخالت کند و از راه استخدام موقتی نیروی کار و انتشار پول به‌عنوان دستمزد پرداختی به آنها نرخ بهره پولی را کاهش دهد.

نظریه‌های نرخ بهره صفر در نظام سرمایه‌داری

در بخش پیشین مقاله روشن شد که اقتصاددانان منتقد بهره از راه انتقاد از ترجیح زمانی (مانند: پیگو، رمزی و هارود) یا اشاره به آثار سوء آن بر سطح فعالیت‌های اقتصادی (مانند کینز) از بهره انتقاد کرده‌اند. این نظریه‌ها مرحله به مرحله راه را برای طرح نظریه‌های نرخ بهره صفر در نظام سرمایه‌داری هموار کرد. مشهورترین نظریه‌ها درباره نرخ بهره صفر به موریس آله و میلتون فریدمن مربوط می‌شود که در ادامه به بررسی و نقد آنها خواهیم پرداخت:

أ) **نظر موریس آله (۱۹۴۷):** براساس نظریه وی وضعیت بهینه برای اقتصاد هنگامی حاصل می‌شود که نرخ بهره واقعی صفر باشد (Friedman, 1969, p22). نرخ بهره واقعی نیز وقتی صفر می‌شود که بهره‌وری نهایی سرمایه به صفر گرایش یابد. چنانکه نرخ بهره واقعی بالاتر از صفر باشد، مفهوم آن، این است که هنوز میزان ذخیره سرمایه به حد مطلوب نرسیده است؛ بنابراین اگر آن را از راه اقدام به سرمایه‌گذاری بیش‌تر افزایش دهیم، تولید افزایش خواهد یافت. با افزایش ذخیره سرمایه، بازدهی یا کارایی نهایی آن کاهش می‌یابد تا اینکه در حد، به صفر برسد؛ بنابراین وضعیت بهینه وقتی رخ می‌دهد که کارایی نهایی سرمایه (یعنی نرخ بهره واقعی) صفر شود. به‌عبارت دیگر چنانکه در نظام اقتصادی، بازدهی مثبت ناشی از استعمال سرمایه بیش‌تر انتظار برود، هنوز نظام به بهینگی نرسیده است. در وضعیت بهینه مورد نظر آله، باید تمام بازدهی‌ها صفر باشد.

شایان ذکر است که کارایی نهایی سرمایه و کارایی نهایی سرمایه‌گذاری دو مفهوم متفاوت هستند. از نظر کینز تعادل در اقتصاد بازار هنگامی برقرار می‌شود که بازدهی یا کارایی نهایی سرمایه‌گذاری (برای تمام دارایی‌های سرمایه‌ای) با نرخ بهره پولی برابر باشد

(که البته این تعادل، به مفهوم وجود اشتغال کامل نیست)؛ بنابراین در تعادل کینزی بازار، منفعت حاصل از سرمایه‌گذاری بیش‌تر، صفر است؛ اما منفعت حاصل از ذخیره سرمایه (که به پدیدآمدن محصول ختم می‌شود) صفر نیست. تعادل نهایی از نظر آله جایی است که کارایی نهایی سرمایه صفر شود.

وی اضافه می‌کند که شرط نرخ بهره واقعی صفر، موقعیت بهینه را برای اقتصادی توضیح می‌دهد که در وضعیت ساکن قرار داشته باشد. ویژگی‌های اقتصاد از نظر اینکه در وضعیت سکون است یا در پویا، به وسیله رشد جمعیت تعیین می‌شود. چنانکه جمعیت ثابت باشد، در نتیجه اقتصاد پیش‌گفته در سکون قرار دارد. در این حالت نرخ بهره واقعی بهینه، صفر خواهد بود؛ اما چنانکه جمعیت در حال رشد باشد، نرخ بهره واقعی بهینه، دیگر صفر نخواهد بود بلکه با نرخ رشد جمعیت (که در تعادل، برابر با نرخ رشد اقتصادی است) برابر خواهد بود. این اظهار نظر البته به وسیله اقتصاددانان دیگر اقتصاد سرمایه‌داری مانند: سوان (۱۹۵۶)، ساموئلسن (۱۹۵۸) و فلیس (۱۹۶۱) تأیید شده است.

در بین این اقتصاددانان، ساموئلسن (۱۹۵۸) پیش‌روتر از بقیه با استفاده از الگوی نسل‌های تداخلی، تأیید می‌کند که در وضعیت بهینه، نرخ بهره با نرخ رشد جمعیت برابر است.*

اگر فرض کنیم فناوری نیز در کنار رشد جمعیت در حال رشد باشد، نرخ بهره بهینه آله برابر با مجموع نرخ رشد جمعیت و نرخ تحول‌های فناوری خواهد بود.

ب) **نظر فریدمن (۱۹۶۹):** نظریه فریدمن نظریه پولی است و به کلی با نظریه‌های کینز و آله متفاوت است. تحلیل فریدمن از قاعده سیاست پولی به نرخ بهره اسمی صفر ختم می‌شود. پرسش اصلی فریدمن در قاعده پولی، یافتن مقدار بهینه پول برای اقتصاد است. فریدمن بحث را این‌گونه آغاز می‌کند که مانده‌های پولی نقد برای افراد هنگامی در تعادل خواهد بود که منافع آن با هزینه آن برابر باشد. تا زمانی که منافع ناشی از مانده نقد، بیش از

*. البته با لرنر (۱۹۵۹) به نظر ساموئلسن انتقاد وارد، و ادعا می‌کند که نرخ بهره بهینه در هر وضعیتی صفر است (خواه جمعیت رشد کند یا رشد نکند)؛ اما ساموئلسن پاسخ انتقاد لرنر را می‌دهد و لرنر تا حدودی از نظریه‌اش عقب‌نشینی می‌کند. نظریه لرنر در رساله دکترای بخشی (۱۳۸۳ «ب») به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

هزینه آن باشد، افراد ترجیح می دهند پول نقد بیش تری نگه‌اری کنند. از نظر فریدمن، عواید یا منافع ناشی از پول نقد عبارت از افزایش قدرت خرید پول به علت کاهش احتمالی سطح عمومی قیمت‌ها $(-\frac{1}{P} \cdot \frac{dP}{dt})$ ، خدمات تولیدی ناشی از وجود یک واحد پول نقد بیش تر که همان تولید نهایی پول است (Marginal Product of Money (MPM) و خدمات مصرفی غیرنقد پول (Marginal Non-Pecuniary Services (MNPS) است. هزینه نگهداری یک واحد مانده نقد نیز همان هزینه چشم‌پوشی از مصرف یک مانده واقعی نقد است که ناشی از نرخ تنزیل داخلی فرد (Internal Rate of Discount) (IRD) یا همان نرخ ترجیح زمانی است.

فرد هنگامی در تعادل است که مجموع عواید سه‌گانه با هزینه امساک وی برابر باشد؛ یعنی:

$$-\left(\frac{1}{p} \cdot \frac{dp}{dt}\right) + MPM + MNPS = IRD \quad (1)$$

اما تعادل پیش‌گفته، بهینه نیست. از موارد چهارگانه بالا، دو مورد، فردی بوده و تابع تصمیم‌های فرد است و دو مورد دیگر، خارج از اراده فرد و متأثر از وضعیت کلان اقتصادی است. تولید نهایی پول و خدمات مصرفی نهایی پول، دو موردی هستند که مقدار آنها تابع تصمیم‌های فرد است؛ اما نرخ کاهش قیمت‌ها (تورم) و نرخ تنزیل داخلی (نرخ ترجیح زمانی اجتماعی) متأثر از وضعیت کلان اقتصادی است.

بنابراین تصمیم‌های فرد را می‌توان درباره تولید نهایی و خدمات مصرفی نهایی پول ارزیابی کرد. درباره تولید نهایی پول باید گفت که تعادل فرد در این گزینه در موقعیتی اتفاق می‌افتد که تولید نهایی پول (به‌عنوان عامل تولید) با هزینه نهایی پول برابر شود؛* اما می‌دانیم که هزینه نهایی انتشار یک واحد اضافه پول در اقتصاد کلان بسیار ناچیز است که ما آن را صفر می‌گیریم؛ بنابراین لازم است در تعادل رقابتی، تولید نهایی پول صفر باشد؛ یعنی فرد باید تا آنجایی پول نگهداری کند که تمام منافع ناشی از خدمات تولیدی پول را به‌دست آورد. در این‌باره فریدمن بیان می‌کند که چرا هنگامی که هزینه نهایی نشر پول صفر است، اجازه

*. این شرط، شرط تعادل رقابتی در اقتصاد خرد است.

ندهیم آن قدر پول منتشر شود که تولید نهایی اش صفر شود؟ (Friedman, 1969, p36)؛ بنابراین در وضعیت بهینه، تولید نهایی پول صفر است.

درباره خدمات مصرفی نهایی غیرپول نقد نیز وضع به همین صورت است. فرد باید تا آنجا پول نقد نگهداری کند که درباره استفاده از خدمات مصرفی آن به اشباع برسد. به عبارت دیگر تا زمانی که مطلوبیت نهایی ناشی از داشتن یک واحد پول بیش تر برای مصرف مثبت است، هنوز بهینگی در مصرف حاصل نشده است؛ بنابراین در وضعیت بهینه، خدمات نهایی غیرنقد پول نیز صفر است. تا اینجا می توانیم بگوییم که در وضعیت بهینه شرط ذیل برقرار است:

$$MPM + MNPS = 0$$

از رابطه پیش گفته می توانیم رابطه (۱) را بازنویسی کنیم:

$$-\left(\frac{1}{p} \cdot \frac{dp}{dt}\right) = IRD \quad (۳)$$

به عبارت دیگر، هنگامی مقدار پول، بهینه خواهد بود که قیمت ها به گونه ای کاهش یابند که

با نرخ ترجیح زمانی برابر شوند؛ اما با کدام قاعده سیاستی می توان به برابری پیش گفته رسید؟

می دانیم که نرخ ترجیح زمانی از نظر بوم باورک و دیگر اقتصاددانان، ریشه واقعی برای

بهره تلقی می شود؛ بنابراین می توانیم بنویسیم:

$$IRD = r \quad (۴)$$

به عبارت دیگر در تعادل باید بین نرخ ترجیح زمانی و نرخ رشد واقعی برابری وجود

داشته باشد زیرا نرخ ترجیح زمانی، پارامتری است که تقاضای کل را افزایش می دهد و نرخ

رشد تولید نیز پارامتری است که طرف عرضه را افزایش می دهد؛ بنابراین برای ثبات

قیمت ها باید بین این دو برابری وجود داشته باشد. برای همین r همان نرخ واقعی بهره

است؛ به عبارت دیگر رشد واقعی پدیدآمده در تولید، پدیدآورنده نرخ واقعی برای بهره

است؛ بنابراین در وضعیتی که تولید به طور واقعی و با نرخ r در حال افزایش است، به طور

متوسط هر مقدار تولید مربوط به زمان آینده هم ارز با مقدار کمتری از تولید در زمان حال

خواهد بود. این اختلاف به طور دقیق از مقدار r تبعیت می کند؛ بنابراین r همان نرخ تنزیل

یا نرخ ترجیح زمانی است. با این توضیح، براساس تعریف (۴) می‌توان رابطه (۳) را بازنویسی کرد:

$$-\left(\frac{1}{p} \cdot \frac{dp}{dt}\right) = r \quad (5)$$

رابطه پیش‌گفته فرم ساده‌شده‌ای از رابطه فیشر است. رابطه فیشر ارتباط بین نرخ بهره واقعی و نرخ بهره اسمی را بیان می‌کند:

$$r = i - \pi$$

که در آن، i نرخ بهره اسمی و π نرخ تورم است. براساس رابطه پیشین، برای اینکه پول به مقدار بهینه خود برسد، ضروری است قیمت‌ها به‌گونه‌ای کاهش یابند که نرخ بهره اسمی (موهومی) صفر شود. سیاست اقتصادی پیش‌گفته به قاعده پولی فریدمن مشهور است. براساس این قاعده، نرخ تورم بهینه، منفی است.

به عبارت دیگر اگر نرخ بهره‌ای (واقعی) که به اوراق قرضه پرداخت می‌شود برابر با r باشد، در این صورت برای اینکه افراد به‌علت نگهداری پول نقد هزینه‌ای متقبل نشوند، باید بانک مرکزی به‌وسیله سیاست پولی، قیمت‌ها را درست برابر با نرخ بهره واقعی کاهش دهد. سیاست‌های گوناگونی را برای برقراری مقدار بهینه پول متناسب با وضعیت‌های گوناگون می‌توان اجرا کرد.*

تناقض نظریه‌های بهره در اقتصاد سرمایه‌داری

با مطالعه نظریه‌های گوناگون بهره در اقتصاد سرمایه‌داری، نوعی تناقض در این دیدگاه‌ها درباره بهره به چشم می‌خورد. لازم است پیش از اینکه نسبت بین نظریه‌های پیش‌گفته با نظریه تحریم ربا در اسلام بررسی شود، به این تناقض اشاره کنیم.

با ترکیب نظریه کینز، *اله* و فریدمن درباره آثار بهره با نظریه‌های بوم باورک و فیشر درباره ریشه‌های بهره این نتیجه حاصل می‌شود که بهره واقعی (روی پول قرض داده‌شده و یا هر دارایی سرمایه‌ای دیگر)، ریشه‌ها و تعیین‌کننده‌هایی دارد که نمی‌توان بدون توجه به آنها، آن

*. برای اطلاع از این سیاست‌ها، ر.ک: Ireland, 2003 & Cole & Kocherlacota, 1998

را کاهش داد. تعیین‌کننده‌های بهره، بازدهی واقعی تولید (کارایی نهایی سرمایه‌گذاری) و ترجیح زمانی هستند.

با افزایش سرمایه‌گذاری بازدهی نهایی آن کاهش خواهد یافت؛ اما برای افزایش سرمایه‌گذاری، لازم است نرخ بهره پولی کاهش یابد. برای کاهش نرخ بهره لازم است بازدهی نهایی سرمایه‌گذاری (که طبق نظر همین اقتصاددانان تعیین‌کننده واقعی برای نرخ بهره شمرده می‌شود) کاهش یابد؛ بنابراین کاهش نرخ بهره به کاهش بازدهی سرمایه‌گذاری و کاهش بازدهی سرمایه‌گذاری به کاهش نرخ بهره موکول شده است؛ یعنی از جنبه نظری تناقضی پدید خواهد شد. برای اینکه وضعیت مطلوب رخ دهد باید تمام نرخ‌های بازدهی کاهش یابد و به صفر برسد؛ اما نرخ بهره واقعی که به علت وجود این بازدهی‌ها پدید آمده، اجازه نمی‌دهد.

همین تناقض درباره ریشه دیگر نرخ بهره، یعنی نرخ ترجیح زمانی وجود دارد. مطابق نظر اقتصاددانان سرمایه‌داری کالاهای حال از کالاهای آینده مولدتر هستند؛ بنابراین به کالاهای آینده ترجیح داده می‌شوند. هرچه این مولدیت به صورت نهایی بالاتر باشد، نرخ ترجیح زمانی بالاتری نیز برقرار خواهد شد؛ اما تناقض کجا است؟ برای افزایش سرمایه‌گذاری لازم است نرخ بهره کاهش یابد. یکی از تعیین‌کننده‌های نرخ بهره، ترجیح زمانی است؛ بنابراین افزایش سرمایه‌گذاری می‌تواند مستلزم کاهش نرخ ترجیح زمانی باشد؛ اما برای کاهش نرخ ترجیح زمانی، لازم است مولدیت نهایی کم‌تری در کالاهای حال نسبت به آینده وجود داشته باشد. برای اینکه مولدیت نهایی کاهش یابد، لازم است سرمایه‌گذاری افزایش یابد؛ یعنی افزایش سرمایه‌گذاری به کاهش نرخ ترجیح زمانی و کاهش نرخ ترجیح زمانی به افزایش سرمایه‌گذاری موکول شده است. با وجود این تناقض، به نظر می‌رسد نظریه اقتصاد سرمایه‌داری در توضیح نظری چگونگی رسیدن به وضعیت سیری سرمایه* ناتوان باشد.

*. وضعیت سیری سرمایه (Capital Satiety)، هنگامی به وقوع می‌پیوندد که کارایی نهایی سرمایه صفر شود و تمام بازدهی‌های ممکن حاصل شود.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اگر بخواهیم به این نظر اقتصاددانان سرمایه‌داری که باور دارند بازدهی حاصل از سرمایه‌گذاری (و در بلندمدت کارایی نهایی سرمایه) و نرخ ترجیح زمانی ریشه‌های واقعی بهره پولی است، قائل باشیم، قادر نخواهیم بود چگونگی دستیابی نظام اقتصادی به وضعیت مطلوب را تحلیل کنیم نظریه تحریم ربا که قائل به عدم وجود بهره پولی است، هیچ ریشه واقعی برای بهره قائل نیست. اگر بهره ریشه طبیعی و واقعی (یعنی علتی که در ذات و ماهیت طبیعت به صورت ضروری خلق شده باشد) می‌داشت، شارع مقدس هیچ‌گاه به تحریم آن حکم نمی‌داد. ریشه‌های ذهنی و عینی بهره که از سوی اقتصاددانان سرمایه‌داری مطرح شده است، برای مشروع و طبیعی جلوه دادن مطالبه بهره وام بوده است.

تناقض پیش‌گفته از اینجا ناشی می‌شود که اقتصاد سرمایه‌داری برای بهره، ریشه‌ها و تعیین‌کننده‌های طبیعی قائل است؛ اما نظام اقتصادی اسلام به علت اینکه ریشه و تعیین‌کننده طبیعی برای بهره قائل نیست، حکم به تحریم آن داده است. نتیجه این مسئله این است که تناقض نظری پیش‌گفته در نظام اقتصادی اسلام وجود ندارد و دستیابی به وضعیت مطلوب و بهینه، از جنبه نظری امکان‌پذیر خواهد شد؛ البته نظریه اقتصاددانان غربی درباره اینکه بهره ریشه‌های واقعی دارد، مورد انتقاد واقع شده است.*

نسبت‌سنجی نظریه‌های نرخ بهره صفر با نظریه تحریم ربا در اسلام

درباره سنجش نسبت کلی بین این نظرها با نظریه تحریم ربا در اسلام، ابتدا با دو رویکرد (یا دو فرض) به صورت مقدماتی این نسبت را مورد بررسی قرار داد:

۱. فرض یکسان بودن مفهوم بهره در نظام سرمایه‌داری با ربا در اقتصاد اسلامی: فرض کنید عبارت «بهره» در نظریه‌های سرمایه‌داری با عبارت «ربا» در اسلام هم‌معنا باشند. با این فرض آیا می‌توان گفت که نظریه‌های نرخ بهره صفر فریدمن و آله با نظریه تحریم ربا یکسان است؟ پاسخ به این پرسش، منفی است زیرا ملاک در اقتصاد اسلامی، حذف بهره است نه صفرشدن آن. از این نظریه‌ها این‌گونه استنباط می‌شود که بهره صفر فقط در

*. بخش‌ی (۱۳۸۳ «الف» و «ب») ریشه‌های بوم‌باورک و ساموئلسن را مورد نقد قرار داده است.

وضعیت مطلوب و بهینه اتفاق می‌افتد و در بقیه مواقع در پاسخ به وضعیت اقتصادی، بهره، مقادیر دیگری را غیر از صفر اختیار خواهد کرد.

نظریه‌های نرخ بهره صفر این مفهوم را القا نمی‌کنند که بهره باید لغو شود و برای همیشه اجازه ظهور به آن نداد. هنگامی که گفته می‌شود در اقتصاد سرمایه‌داری در وضعیت بهینه، نرخ بهره صفر است یعنی نرخ بهره این اجازه را دارد که هر وقت لازم باشد، در پاسخ به وضعیت بازار به نرخ‌های مثبت و منفی هم گرایش یابد؛ اما این نگرش، با نظر اسلام مغایرت دارد. از نظر اقتصاد اسلامی، بهره در هر وضعیت رکود یا رونق، بهینه ساکن یا بهینه‌ی در حال رشد حرام است و قابلیت ظهور ندارد. هنگامی که بهره به جای صفر شدن، حذف شود، به‌طور طبیعی امکان تغییر و جابه‌جایی آن از صفر به نرخ‌های دیگر نیز، به خودی خود از بین می‌رود.

۲. فرض متفاوت بودن مفهوم بهره در نظریه‌های نرخ بهره صفر با ربا در اسلام: اگر نظریه‌های بهره صفر به معنای حذف ربا نیستند، آیا می‌توانند دست‌کم به معنای صفر شدن ربا باشند؟

فریدمن شرط بهینه‌بودن را در صفر بودن نرخ بهره اسمی و آله، بهینه‌بودن را در صفر بودن نرخ بهره واقعی می‌داند. در نظریه فریدمن، نرخ بهره واقعی مقدار مثبتی است (Friedman, 1969, p36)؛ هر چند بهره اسمی باید صفر باشد. بهینه‌بودن از نظر وی هنگامی است که سطح عمومی قیمت‌ها متناسب با منفی نرخ بهره واقعی باشد. از نظر وی نرخ بهره پول در وضعیت بهینه باید منعکس‌کننده ریشه‌های واقعی بهره باشد و نه غیر از آن. وی به این علت مانند بقیه اقتصاددانان سرمایه‌داری این نظر را مطرح می‌کند که بهره، ریشه‌هایی واقعی (مانند ترجیح زمانی و بازدهی تولید) و نه ریشه‌های اسمی است؛ بنابراین نمی‌توان از بیان صفر بودن بهره اسمی فریدمن، صفر بودن ربا را نتیجه گرفت. همچنین موریس آله که به نرخ بهره واقعی صفر باور دارد، باز به تبعیت از فریدمن، بوم باورک و دیگران قائل است بهره، ریشه‌هایی واقعی دارد که در طبیعت وجود دارند، هرگاه این ریشه‌ها در مدل وجود نداشته باشند و بخواهیم در اقتصاد ساکن (که ریشه‌ای برای بهره در آن وجود ندارد) بحث کنیم، به‌طور قاعده نرخ بهره واقعی بهینه، صفر خواهد شد؛ اما اگر در مدل دست‌کم یکی از ریشه‌های بهره وجود داشته باشد، دیگر نرخ بهره واقعی

بهینه صفر نخواهد بود. برای اقتصاد در حال رشد که سرمایه‌ی بازدهی مثبت دارد، نرخ بهره واقعی بهینه مثبت خواهد بود. اگر از آله بپرسیم که چنانکه وامی گرفته شود، چه نرخ بهره‌ای را باید برای آن پرداخت؟ وی مطابق با نظریه‌اش این‌گونه پاسخ خواهد داد که اگر این وام را در وضعیت اقتصاد ساکن و متعادل بگیری چون هیچ بازدهی برای آن وجود ندارد، نرخ بهره آن صفر خواهد بود؛ اما چنانکه در وضعیت انتقالی (پیش از رسیدن به وضعیت بهینه در وضعیت ایستا) این وام دریافت شود یا در وضعیت بهینه پایا (که اقتصاد در حال رشد است) دریافت شود باید متناسب با بازدهی وام بهره بپردازید.

بنابراین درباره نظریه آله نتیجه می‌گیریم که نرخ بهره واقعی صفر به معنای نرخ ربای صفر نیست؛ بنابراین مفاهیم به‌کار گرفته‌شده از بهره به‌وسیله اقتصاددانان سرمایه‌داری را با مفهوم ربا در اسلام یکسان یا متفاوت بدانیم، هیچ‌کدام از این نظریه‌ها مشابه نظریه تحریم ربا در اقتصاد اسلامی نیستند.

برای اینکه درباره نسبت نظریه‌های نرخ بهره صفر (نظریه فریدمن و نظریه آله) با نظریه تحریم ربا بتوانیم با دقت اظهار نظر کنیم، لازم است، به‌طور جداگانه مقایسه شود.

أ) نسبت نظریه فریدمن با نظریه تحریم ربا

با اجرای قاعده فریدمن، قیمت‌ها متناسب با نرخ بهره واقعی کاهش خواهند یافت؛ بنابراین نرخ بهره اسمی، صفر خواهد شد. با صفر شدن نرخ بهره اسمی، بازدهی اوراق قرضه صفر خواهد شد؛ بنابراین بازار وام از بین خواهد رفت (Cesarano, 1998, p441)؛ زیرا کسی نیست که در نرخ بهره اسمی صفر، وام عرضه کند؛ اما باید در نظر داشت که از بین رفتن بازار وام به این علت نیست که افراد در رفع نیازهایشان به اشباع رسیده‌اند. نیاز در افراد وجود دارد و بر این اساس همواره افرادی هستند که بخواهند وام بگیرند؛ اما کسی نیست که در نرخ بهره اسمی صفر به آنها قرض دهد.

این مسئله نشان می‌دهد که در نظریه فریدمن، بازار وام به‌علت استفاده از بازدهی آن تشکیل می‌شود و هنگامی که با صفر شدن نرخ بهره اسمی بازدهی از بین می‌رود، بازار وام نیز ناپدید می‌شود. بازار وام مورد نظر وی، بازار وام مولد (تولیدی) است. وام‌گیرنده بررسی می‌کند که در صورت گرفتن وام چقدر برایش بازدهی پدید می‌آید و همیشه افرادی هستند که برای تجهیز مصرف به وام مصرفی نیاز دارند؛ اما کسی نیست که به آنها وام دهد. در

نظریه فریدمن، وام‌گرفتن و وام‌دادن دو عمل جدا از هم هستند؛ اما در نظام اقتصادی اسلام در مسئله وام، بازدهی مطرح نیست. وام‌دهنده نباید بازدهی مطالبه کند. مطالبه بازدهی وام، حکم ربا داشته و باطل است. در جامعه بهینه مورد نظر فریدمن، بازار وام به علت عدم وجود بازدهی از بین می‌رود. در این جامعه کسی که به وام مصرفی نیازمند باشد برای اینکه بتواند وام‌دهنده‌ای را بیابد، باید افزون بر نرخ بهره واقعی، اضافه مثبتی را نیز پردازد تا بتواند وام بگیرد زیرا در اقتصاد فریدمن، سطح عمومی قیمت‌ها درست برابر با نرخ بهره واقعی، کاهش خواهد یافت؛ بنابراین پول نقد به اندازه بهره واقعی اوراق، بازدهی خواهد داشت و کسی تمایل به دادن وام نخواهد داشت. برای اینکه در این اقتصاد بتوان وام گرفت، لازم است افراد بیش از نرخ بهره واقعی (یعنی بیش از نرخ کاهش سطح عمومی قیمت‌ها) بهره پردازند؛ بنابراین در نظریه فریدمن، نرخ بهره (نرخ واقعی یا نرخ بالاتر از نرخ واقعی) مثبت است.

این مسئله را به شیوه دیگری نیز می‌توان توضیح داد. طبق رابطه فیشر نرخ بهره اسمی عبارت از مجموع نرخ بهره واقعی و نرخ تورم است. فریدمن برای اینکه نرخ بهره اسمی را صفر کند، پیشنهاد نمی‌دهد که سیاست‌گذار اقتصادی باید نرخ بهره واقعی پول و نرخ تورم را جداگانه صفر کند. وی پیشنهاد می‌کند که باید از راه مهندسی حجم پول کاری کرد که مجموع بهره واقعی (که در نظر فریدمن مقدار مثبتی است) و تورم، و نه تک‌تک آنها، صفر جلوه کند یعنی بانک مرکزی باید تورم را به گونه‌ای تنظیم کند که معادل منفی نرخ بهره واقعی باشد (تورم منفی).

از آنجایی که نرخ بهره واقعی پول به علت وجود ترجیح زمانی یا وجود نرخ رشد مثبت اقتصادی، مثبت است، برای بهینه‌کردن، سیاست‌گذار اقتصادی مجبور است قیمت‌ها را کاهش دهد تا بهینگی حاصل شود. نرخ ترجیح زمانی مثبت، مانده‌های پولی را از بهینه‌بودن دور می‌کند. طبق رابطه (۱) اگر سطح عمومی قیمت‌ها ثابت بماند، تولید نهایی پول و خدمات غیرنقد نهایی پول فقط می‌توانند تا حد نرخ ترجیح زمانی (نرخ بهره واقعی) کاهش یابند و هیچ‌گاه به صفر نخواهند رسید؛ بنابراین بهینه‌بودن حاصل نخواهد شد؛ یعنی نرخ ترجیح زمانی (یا همان نرخ بهره واقعی) مانع از کاهش مقادیر نهایی پیش‌گفته است؛ اما فریدمن به جای اینکه از میان برداشتن نرخ بهره واقعی را پیشنهاد دهد، توصیه می‌کند که باید قیمت‌ها کاهش یابند. برای کاهش قیمت‌ها در وضعیت گوناگون، سیاست‌های گوناگونی را می‌توان اجرا کرد. تمام این سیاست‌ها به کاهش حجم پول در گردش ختم خواهند شد. کاهش حجم پول در

بلندمدت، پول را از جریان واسطه‌بودن مبادله‌های خارج خواهد کرد که مشکل‌های خاص خود را پدید می‌آورد. همچنین امکان برقراری تورم منفی در وضعیتی که بهره واقعی مثبت است بسیار دور از ذهن می‌باشد زیرا با وجود بهره مثبت، قیمت‌ها خودبه‌خود افزایش خواهند یافت؛ بنابراین سیاست کاهش قیمت‌ها (تورم منفی بهینه) را با مشکل روبه‌رو خواهند کرد.*

وجود بهره هزینه‌ای را بر جامعه تحمیل می‌کند که برای از بین بردن آن، فریدمن پیشنهاد کاهش قیمت‌ها را می‌دهد. کاهش قیمت‌ها باعث پدید آمدن منفعت رفاهی خواهد شد که می‌توان با آن، هزینه رفاهی وجود بهره را جبران و بهینگی را به‌طور مصنوعی برقرار کرد؛ اما با حذف بهره مطابق نظر اسلام، بدون اینکه لازم باشد قیمت‌ها را از راه کاهش حجم پول کاهش داد، بهینگی به راحتی و به‌طور طبیعی حاصل خواهد شد.

فریدمن مخالف بهره نیست. وی به همه ریشه‌های بهره بوم باورک باور دارد و اشاره می‌کند که از سه علت ترجیح زمانی، دلیل نخست که انتظار مصرف بیش‌تر در آینده است در مدلش وجود دارد (Friedman, 1969, p22-21).

بنابراین مشاهده می‌شود که در نظریه فریدمن، نرخ بهره پول مقدار مثبتی است و با نظریه تحریم ربا در نظام اقتصادی اسلام هیچ نسبتی ندارد.

منظور فریدمن از نرخ بهره اسمی صفر، نرخ بهره پولی صفر نیست. کلمه اسمی مورد استفاده وی، ترجمه کلمه لاتین «نامینال» (Nominal) است. ترجمه فارسی این عبارت به درستی مفهوم لاتین آن را منتقل نمی‌کند. نامینال به معنای موهومی و غیرواقعی بوده و با عبارت اسمی که در فارسی استعمال می‌شود متفاوت است.

ب) نسبت نظر آله با نظریه تحریم ربا

در نظریه آله، وجود بازدهی مثبت برای سرمایه‌گذاری (در وضعیت سکون) نشان از وجود بهره پولی است. مطابق با نظر وی چنانکه بهره پولی بزرگ‌تر از صفر باشد یعنی اینکه کارایی هنوز حاصل نشده و نظام از موقعیت بهینه‌اش فاصله دارد.

*. در نرخ بهره ۱۰ درصد، یک واحد پول در سال جاری با ۱/۱ واحد از همان پول در سال آینده برابر خواهد بود. در این شرایط، قیمت کالاها نیز در سال آینده، متناسب با افزایش معیار درست ۱۰ درصد افزایش خواهند یافت.

نظریه آله بازدهی مثبت برای سرمایه را در وضعیتی که جمعیت رشد می‌کند، می‌پذیرد. در وضعیت پایا (که اقتصاد متناسب با نرخ رشد جمعیت در حال رشد است) نرخ بهره واقعی مثبت است؛ یعنی در وضعیت پایا وام‌ستانی در نرخ بهره مثبت انجام خواهد شد. به عبارت دیگر نظریه آله درباره نرخ بهره واقعی صفر که بهینگی اقتصاد سرمایه‌داری را نشان می‌دهد، نظریه جزئی و مربوط به اقتصاد ساکن (اقتصادی که جمعیت در آن ثابت باشد) است؛ اما در نظریه تحریم ربا در اقتصاد اسلامی، وضعیت به کلی متفاوت است. در نظام اقتصادی اسلام در هر وضعیتی (سکون، انتقالی و پایا) بهره لغو شده است؛ یعنی حتی اگر بازدهی سرمایه مثبت باشد بهره اجازه ظهور ندارد.

برتری نظریه تحریم ربا در نظام اقتصادی اسلام نسبت به نظریه آله در این است که در نظریه آله وجود بهره خود مانعی بر سر راه کاهش بازدهی نهایی سرمایه است و تا زمانی که بهره پولی کاهش نیابد، امکان ندارد سیری سرمایه رخ دهد؛ اما در نظریه اقتصاد اسلامی به علت تحریم رباخواری و حذف آن از نظام، بر سر راه کاهش بازدهی نهایی سرمایه و قرارگرفتن جامعه در وضعیت سیری سرمایه مانعی وجود ندارد زیرا برای کاهش نرخ بهره لازم نیست سیاست‌گذاری کرد و منابع اقتصادی را صرف این امر کرد تا در نتیجه آن سرمایه‌گذاری افزایش یافته و سپس بازدهی آن کاهش یابد.

تفاوت بهره با سود

در قسمت‌های پیشین استدلال شد که هیچ‌یک از نظریه‌های نرخ بهره اسمی صفر و نرخ بهره واقعی صفر تأییدکننده نظریه حرمت ربا نیستند و این مفهوم که نباید روی قرض، بهره مطالبه کرد از آنها استنباط نمی‌شود. این نظریه‌ها حذف بهره را پیشنهاد نمی‌کنند؛ اما منظور اسلام از حذف بهره را نباید با حذف سود یکسان دانست. اسلام با سود مخالف نیست. درباره فلسفه تحریم ربا در اسلام از امامان بزرگوار، روایت‌های فراوانی وجود دارد؛ به‌طور مثال، امام صادق علیه السلام می‌فرماید که اگر ربا حلال بود، مردم تجارت و معامله را که به آن احتیاج دارند ترک می‌کردند ... (منظور و یادی‌پور، ۱۳۸۹، ص ۱۰۰). همچنین امام رضا علیه السلام علت تحریم ربا را جلوگیری از تباهی اموال دانسته‌اند. علت تحریم ربا در نسیه از بین رفتن کارهای نیک و نابودی اموال و رهاکردن قرض است (همان، ۱۰۰).

موارد پیش‌گفته نشان می‌دهد که اسلام ربا را تحریم کرده و تجارت و کسب سود از راه فعالیت‌های واقعی را به‌عنوان جایگزینی بر آن مشروع دانسته است. یکی از ویژگی‌های فعالیت‌های واقعی، تحمل ریسک در آنها است. اگر ربا حرام نمی‌شد به‌علت عدم تحمل ریسک، افراد، تجارت که مانع نابودی اموال مردم است را رها کرده و به رباخواری گرایش می‌یافتند؛ بنابراین اسلام با ربا مخالف؛ اما با سود ناشی از فعالیت‌های اقتصادی که در ذات مشمول ریسک است موافق است.

البته برخی از نویسندگان کوشیده‌اند تا ریسک مربوط به فعالیت‌های واقعی کسب‌وکار را به بهره هم نسبت دهند و از این راه، ربای حرام را فقط به اضافه قطعی بر مبلغ وام محدود کنند و آن قسم اضافه‌ای که متغیر و تابع وضعیت کلان اقتصادی است را از دایره ربا خارج کنند؛ اما مطابق روایت‌ها باید گفت که تحریم ربا در قرض مربوط به هر نوع اضافه بر وام می‌شود چه آن اضافه ثابت و از پیش تعیین شده باشد و چه متغیر فرض شود. موسویان در این‌باره مرور اجمالی بر منابع اسلامی این‌طور عنوان کرده است: «از دیدگاه آیه‌ها، روایت‌ها و فقه اسلامی در تعریف ربا، قید ثابت بودن وجود ندارد. گرفتن هر نوع زیادی در قرارداد قرض، ربا است، چه آن زیاد ثابت باشد یا متغیر...» (موسویان، ۱۳۸۶، ص ۸۳).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقاله پیش‌رو کوشیده شد ضمن ارائه مقدماتی درباره چگونگی تحول ربا به بهره در تاریخ اقتصاد سرمایه‌داری استدلال شود که این تغییر لفظ به‌علت مشروع و قانونی جلوه‌دادن بهره صورت گرفته است.

کینز، آله و فریدمن ضمن باور به اینکه بهره می‌تواند باعث بیکاری و عدم تخصیص بهینه باشد، باور دارند که بهره، ریشه‌ها و تعیین‌کننده‌های واقعی در اقتصاد دارد. در تحلیل پولی فریدمن، هر چند در تعادل پولی، نرخ بهره اسمی صفر است؛ اما نرخ بهره پولی تعادلی، مقدار مثبتی است. براساس تحلیل فریدمن از بهینگی کسی که بخواهد وام بگیرد باید نرخ بهره ای بالاتر از نرخ بهره واقعی بردارد.

تحلیل آله نیز با تحلیل کینز و فریدمن تفاوت ماهوی ندارد زیرا هر چند آله باور دارد نرخ بهره واقعی در تعادل اقتصاد بازار صفر است؛ اما این صفر بودن، مستلزم صفر بودن کارایی نهایی سرمایه است که فقط در اقتصاد ساکن صادق است و چنانکه اقتصاد در حال رشد باشد، بهره واقعی بهینه، مثبت خواهد بود.

بر پایه استدلال‌های پیش‌گفته نتیجه‌گیری شد که نرخ بهره صفر (اسمی مطابق نظر فریدمن یا واقعی متناسب با نظر آله) با نظریه تحریم ربا در اقتصاد اسلامی تناسبی ندارد. در نظام سرمایه‌داری، بهره فقط در وضعیت سیری سرمایه آن هم در وضعیت سکون صفر خواهد بود و در دیگر مواقع در پاسخ به اوضاع اقتصادی، بهره، بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از صفر خواهد شد؛ اما در نظام اقتصادی اسلام به علت تحریم ربا و عدم اجازه ظهور آن در فعالیت‌های اقتصادی، بهره وجود ندارد.

نتیجه تحریم ربا در نظام اقتصادی اسلام این خواهد بود که در جامعه مسلمان برخلاف نظریه سرمایه‌داری وضعیت بهینه (سیری سرمایه) در عمل محقق خواهد شد.

همچنین برآمده از نظریه کینز، آله و فریدمن، در نظام سرمایه‌داری وجود بازدهی مثبت (در وضعیت سکون) نشانه‌ای از عدم کارایی است؛ زیرا ممکن است در واقعیت تقاضای سرمایه‌گذاری وجود داشته باشد و اقتصاد، ظرفیت بیکار داشته باشد؛ اما به علت اینکه بهره بزرگ‌تر از صفر است، امکان کاهش بازدهی سرمایه‌گذاری فراهم نشده باشد؛ اما در نظام اقتصادی اسلام، وجود بازدهی مثبت در عمل دال بر ناکارایی نیست؛ زیرا بهره وجود ندارد که بخواهد مانع به صفر کشیده شدن کارایی نهایی سرمایه باشد.

یکی از مهم‌ترین توجیه‌هایی که بر مبنای آن، نویسندگان سرمایه‌داری بهره را معتبر و جدا از ربا می‌دانند این است که نرخ‌های بهره‌ی متناسب با متوسط بازدهی بازار (برابر با کارایی نهایی سرمایه‌گذاری) خارج از دامنه ربا و عقلاً معتبر است (ربای تولیدی)؛ اما این توجیه باعث پدید آمدن تناقض خواهد شد؛ به گونه‌ای که بین بهره و بازدهی، کاهش یکی به کاهش دیگری موکول شده است. این تناقض از اینجا ناشی می‌شود که در نظام سرمایه‌داری به اشتباه تصور می‌شود که بازدهی تولید، تعیین‌کننده و ریشه برای بهره پولی است. این وضعیت درباره ترجیح زمانی وجود دارد.

در نظام سرمایه‌داری رسیدن به وضعیت بهینه از جنبه نظری که در آن تمام بازدهی‌های ممکن حاصل شده باشد امکانپذیر نخواهد بود. ریشه‌های ذهنی و عینی بهره که از سوی اقتصاددانان سرمایه‌داری مطرح شده است، برای مشروع و طبیعی جلوه‌دادن مطالبه بهره وام بوده است؛ اما نظریه تحریم ربا بر این پایه استوار است که بهره فاقد هر نوع ریشه طبیعی و واقعی است.

منابع و مأخذ

۱. بخشی دستجردی، رسول و رحیم دلالی اصفهانی؛ «بررسی نظری ریشه‌های ذهنی ایجاد بهره از نظر بوم باورک، یک دیدگاه انتقادی»؛ فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های اقتصادی، ش ۱۳، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۳ «الف».
 ۲. بخشی دستجردی، رسول؛ بررسی آثار و ریشه‌های نرخ بهره با تأکید بر نظریه بهره حیاتی پل سامونلسن در چارچوب الگوی نسل‌های تداخلی؛ رساله دکترا، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۳ «ب».
 ۳. بدن، لویی؛ تاریخ عقاید اقتصادی؛ ترجمه هوشنگ نهاوندی؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۵۰.
 ۴. پالمر روزول، رابرت؛ تاریخ جهان نو؛ ترجمه ابوالقاسم طاهری؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴.
 ۵. دلالی اصفهانی، رحیم، رسول بخشی دستجردی و جعفر حسینی؛ «بررسی نظری و تجربی نرخ ترجیح زمانی در اقتصاد ایران»؛ مجله علمی پژوهشی دانش و توسعه، ش ۲۵، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۷.
 ۶. منظور، داوود و مهدی یادی‌پور؛ «بررسی تطبیقی حرمت ربا در اسلام و مسیحیت»؛ فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، س ۹، ش ۳۶، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، زمستان ۱۳۸۸ ش.
 ۷. موسویان، سیدعباس؛ «نظریه‌های ربا و بهره»؛ فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، س ۷، ش ۲۷، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۶ ش.
8. Allais, Maurice; **Economie ET Interet**; Paris: Imprimerie Nationale, First Edition, 1947.

9. **Blackstone's Commentaries on the Laws of England**; p. 1336
10. Bohm Bawerk, E. V; **the positive Theory of Interest**; London: Macmillan and Co, 1888.
11. Cass, D; "Optimum Growth in an Aggregative Model of Capital Accumulation"; **the Review of Economic Studies**, Vol 32, No 3, 1965.
12. Cesarano, P; "Providing for the Optimum Quantity of Money"; **Journal of Economic Studies**, Vol 25, No 6, 1998.
13. Cole, H. & Kocherlakota, N; "Zero Nominal Interest Rates: Why they're Good and How to Get them"; **Federal Reserve Bank of Minneapolis Quarterly Review**, Vol 22, No 2, 1998.
14. Davidson, P; **Financial Markets, Money and the Real World**; Edward Elgar Cheltenham, UK: Northampton, 2002.
15. Diamond, P; "National Debt in a Neoclassical Growth Model"; **the American Economic Review**, Vol 55, No 5, 1965.
16. Fisher, I; **The Theory of Interest: As determined by impatience to spend income and opportunity to invest it**; 1954 reprint, New York: Kelley and Millman, 1930.
17. Friedman, M; **the Optimum Quantity of Money and other Essays**; Chicago Press, Aldine, 1969.
18. Harrod, R. F; **Towards a Dynamic Economics: Some recent developments of economic theory and their application to policy**; London: Macmillan, 1948.
19. The Hebrew Bible in English according to the JPS 1917 Edition. <http://www.mechon-mamre.org/e/et/et0523.htm>
20. Irland, P.; "Implementing the Friedman Rule"; **Review of Economic Dynamics**, No 6, 2003.
21. Johnson, P; **a History of the Jews**; New York: Harper Collins Publishers, 1987.

22. Keynes, J. M; **the General Theory of Employment, Interest and Money**; London: Macmillan, 1936.
23. Lerner, A; “Consumption-Loan Interest and Money”; **Journal of Political Economy**, Vol 67, No 5, 1959.
24. Mises, L. V; **Human Action: A treatise on economics**; 1963 edition, New Haven: Yale University Press, 1949.
25. Moehlman, Conrad H; “the Christianization of Interest”; **Church History**, Vol 3, No 1, 1934.
26. Phelps, E. S; “the Golden Rule of Accumulation: A Fable for Growthmen”, **American Economic Review**, Vol 51, 1961.
27. Pigou, A. C; **the Economics of Welfare**; 1952 (4th) edition, London: Macmillan, 1920.
28. Ramsey, F. P; “the Mathematical Theory of Saving”; **Economic Journal**, Vol 38, No 152, 1928.
29. Samuelson, P; “an Exact Consumption Loan Model of Interest with or without the Social Contrivance of Money”, **Journal of Political Economy**, Vol 66, 1958.
30. _____; **Money, Interest rates, and economic activity in the collected scientific papers of Paul A. Samuelson**; MIT Press, 1972.
31. Temin, P; “Financial Intermediation in the Early Roman Empire”; **The Journal of Economic History**, vol 64 (3), 2004.
32. Zgur, A; **The Economy of the Roman Empire in the first two centuries A.D., An examination of market capitalism in the Roman economy**; MSc in Finance and International Business Aarhus School of Business, 2007.